گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید مدافع حرم مجتبی برسنجی که در آستانه نوروز سال گذشته به شهادت رسید

کار خیر می‌کرد و دستمزدش طلب دعای شهادت بود

پدر و مادر شهید مدافع حرم مجتبی برسنجی

■ مینا فرقانی

یک‌سال پیش در اولین روزهای سال ۱۴۰۰، اگر از حوالی سوادکوه در استان مازندران عبور می‌کردید، حال و هوای متفاوتش را حس می‌کردید. تازه شهید آورده بودند؛ یک مدافع حرم دهه هفتادی دیگر به نام «مجتبی برسنجی» که ذکر خیر اخلاق، نیکوکاری و فعالیت‌های جهادی‌اش در شهرستان‌های اطراف شنیده می‌شد. شهیدی که به گفته پدرش، بسیاری از کارهای خیر او بعد از شهادت برای خانواده‌اش بازگو شده بود. گفت‌وگوی ما با زین‌العابدین برسنجی، پدر این شهید مدافع حرم را پیش رو دارید.

■■■

چطور شد که آقا مجتبی شغل پاسداری را انتخاب کردند؟

پسرم شغل پاسداری را بسیار دوست داشت، حتی شغلش را در یک شرکت رها کرد تا پاسدار شود. مجتبی اولین فرزند خانواده بود و سه برادر و یک خواهر داشت. از ۱۰ سالگی مکبر بود و نماز و روزه‌اش را انجام می‌داد. مقید بود که نماز را اول وقت و در مسجد بخواند. با اینکه بچه بود به این مسئله بسیار توجه می‌کرد. اینطور نبود که فقط به مسجد محله‌مان برود؛ در هر شهر و محله‌ای که بود، به مسجد آنجا می‌رفت، بعد مداح و قاری قرآن شد. در قرائت قرآن، رتبه استانی و کشوری داشت. مجتبی از بهترین نیروهای هلال‌احمر سوادکوه هم بود. پسرم پیش از اعزام به سوریه متأهل شده بود. یکی از همکارانش که نظامی بود، واسطه آشنایی مجتبی با همسرش شد. مراسم عروسی‌شان هم بسیار ساده و با حفظ حدود شرعی برگزار شد.

در شهرستان‌های اطراف که می‌گشتیم، خیلی جاها عکس آقا مجتبی را می‌دیدیم. بعد از یک‌سال، هنوز پشت شیشه بسیاری از مغازه‌ها عکس ایشان هست.

پسرتان چه تاریخی شهید شد و علت محبوبیتش بین مردم چیست؟

پسرم اواخر اسفند ۱۳۹۹ به شهادت رسید. او نیروی جهادی بود و به مردم اینجا خیلی خدمت می‌کرد و تمام توانش را صرف مردم می‌کرد. برای افراد بی‌بضاعت خانه می‌ساخت و مایحتاج زندگی‌شان را می‌خرید. در دوران کرونا خدمت زیادی به این منطقه کرد. از سرکار و مأموریت که برمی‌گشت، بلافاصله به کوچه‌ها می‌رفت برای ضدعفونی کردن با دستگاه سم‌پاشی تا مردم بیمار نشوند. شهرستان پل‌سفید به پله‌هایش معروف است. مجتبی با دست شکسته و آویزان از گردن، ماسه در سطل می‌ریخت و ۱۵۰ تا پله بالا می‌برد تا برای خانواده بی‌بضاعتی آشپزخانه درست کند. پل‌سفیدی‌ها واقعاً دوستش داشتند. مجتبی دوستان هلال‌احمرش را جمع می‌کرد و با زبان روزه تا غروب کار جهادی می‌کردند. یکی از دوستانش فکر کرده بود، مجتبی قرار است پول بگیرد. بعدها از خانم مسنی که خانه‌اش را تعمیر کرده بودند، پرسیده بود: «این آقا [مجتبی] وقتی اینجا آمد، چه چیزی از شما خواست؟» خانم مسن با گریه جواب داده بود: «هیچی. فقط گفت ننه! دعا کن من شهید بشوم.» پسرم به هر کسی که می‌رسید می‌گفت: «دعا کن من شهید بشوم.»

به او می‌گفتیم «خسته شدی، استراحت کن. فقط که شما نیستی. بقیه هم هستند برای کمک» می‌گفت «امروز به ما نیاز دارند.» اصلاً آرام و قرار نداشت. خواب نداشت. خسته نمی‌شد. تمام وجود و هستی‌اش وقف مردم بود. در برف و باران گردنه گدوک، در هلال‌احمر و راهداری، داوطلبانه کمک می‌کرد که مردم در راه نمانند. اگر در جنگل آتش‌سوزی می‌شد، برای کمک پیشقدم بود. هر جایی هر کمکی از دستش برمی‌آمد برای مردم انجام می‌داد.

برای شما چطور پسری بود؟

بسیار دوست‌داشتنی بود و احترام ما را نگه می‌داشت. اگر حتی سه روز در خانه می‌ماندم، پایش را جلویم دراز نمی‌کرد. با تمام بستگان و دوستان ارتباط نزدیک داشت. اصلاً اجازه نمی‌داد فاصله بیفتد. زندگی‌اش بسیار ساده بود. اصلاً به فکر زندگی خودش نبود. مدام به وضعیت و مشکلات مردم فکر می‌کرد. پسرم سه بار در سوریه و یکبار در اغتشاشات سال ۹۸ در تهران مجروح شد، اما اصلاً به ما نمی‌گفت. تقریباً ۱۰ روز در تهران بستری بود. وقتی برگشت دیدیم آسیب دیده است. گفتیم «چرا به ما نگفتی؟» گفت «دوستان بودند. نمی‌خواستم مزاحم شما بشوم.» ما اصلاً چیزی از کارهای مجتبی نمی‌دانستیم. همه را بعد از شهادتش فهمیدیم. روز چهارم یا پنجم شهادتش، همکارانش آمده بودند و می‌گفتند «مردم فکر می‌کنند ما برای پول به سوریه می‌رویم. به حضرت زینب قسم ما ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیریم.» گفتم «پس چرا برای مجتبی ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار تومان واریز می‌شد؟» (کارت مجتبی برای پرداخت قسط وام‌هایش پیش من بود.) همکارش گفت «هر ماه ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار تومان از حقوقش را برای فقرای سوریه هزینه می‌کرد.»

مزار آقا مجتبی حالت غریب و دلنشینی دارد، ظاهرش با تمام مزارهایی که سراغ داریم، متفاوت است. ماجرا چیست؟

پسرم وصیت کرده بود قبرش را به یاد امام حسن مجتبی(ع) خاکی باقی بگذاریم. عاشق اهل‌بیت (ع) بود. گاهی به تنهایی می‌نشست، روضه می‌خواند و اشک می‌ریخت.

مزار خاکی مجتبی یادآور مزار خاکی مولایش امام حسن مجتبی است

> مجتبی وصیت کرده بود که مزارش را همانند امام حسن مجتبی(ع) خاکی نگه داریم. افرادی که به زیارت مزار پسرم می‌روند، ناخودآگاه به یاد غربت مزار آقا امام حسن(ع) می‌افتند و این فضیلتی برای شهید است که حتی مزارش نیز دیگران را به یاد مظلومیت و غربت اهل بیت می‌اندازد

با تسبیح ذکر «السلام علیک یا اباعبدالله الحسین» می‌گفت. دلیلش را که پرسیدیم، گفت این ذکر را می‌گویم که زبانم عادت کند تا اگر روزی امام حسین(ع) را دیدم، به ایشان سلام کنم. من این را از هیچ استاد و عارفی نشنیده بودم. در اوج کرونا، حسینیه سیار درست کرده بود. در تمام محله‌ها می‌چرخید و برای عزاداری امام حسین (ع) مداحی و روضه‌خوانی می‌کرد. عاشق آن حضرت بود.

درباره وصیت و شهادتشان با شما صحبتی کرده بودند؟

نه. ما اصلاً نمی‌دانستیم مجتبی به سوریه می‌رود. هر وقت می‌خواست به مأموریت برود، می‌گفت «می‌روم کرمانشاه.» البته گویا این اواخر، مادرش متوجه شده بود، اما همسرش خبر داشت، چون به رضایت او نیاز داشت. کمی قبل از شهادت مجتبی، برادر همسرم کرونا گرفت و حال مساعدی نداشت. مجتبی به مادرش گفته بود «دایی منتظر شب شهادته!.» دقیقاً شب شهادت حضرت زهرا (س) دایی‌اش به رحمت خدا رفت. وقتی به خانه آمد و مادرش را در حال گریه دید، گفت «گریه نکن. باید از این به بعد صبر زینبی از خدا بخواهی!.» ولی ما متوجه منظورش نشدیم تا کمی بعد که شهید شد.

در تصاویر دیدیم که سردار قاآنی هم به مراسم پسر شهیدتان آمده بود.

مجتبی پاسدار نیروی قدس و فرمانده محور بود و مسئولیت چند نقطه مهم را در سوریه بر عهده داشت. برای همین وقتی شهید شد، سردار قاآنی برای مراسم هفتم تشریف آوردند و نشان دادند که خلف و جانشین شایسته‌ای برای سردار دل‌ها حاج قاسم سلیمانی هستند. حاج قاسم هم برای شهدا و هم خانواده‌هایشان خیلی ارزش قائل بود و بارها دیده و شنیده‌ایم که ایشان مرتب سراغ خانواده شهدا را می‌گرفت. یاد شهید سلیمانی و همه شهدای دفاع مقدس و مدافع حرم گرامی باد.

> پسرم همیشه احترام من و مادرش را نگه می‌داشت. اگر حتی سه روز در خانه می‌ماندم، پایش را جلویم دراز نمی‌کرد. با تمام بستگان و دوستان ارتباط نزدیک داشت. اصلا اجازه نمی‌داد فاصله بیفتد. زندگی‌اش بسیار ساده بود. بیشتر از آنکه به فکر خودش باشد، به فکر رسیدگی به مشکلات مردم بود

شما که از سوریه رفتن آقا مجتبی بی‌خبر بودید، با خبر شهادتش چطور مواجه شدید؟

در حالی که بستگان و اهالی محله از شهادتش خبر داشتند، ما بی‌خبر بودیم. ساعت ۶صبح که بیدار شدم به محل کارم بروم، دیدم محله خیلی شلوغ است و همه بستگان و آشنایان با پیراهن مشکی آمده‌اند. جلویم را گرفتند که نروم. همان لحظه خیلی فکرها به سرم زد. فکر کردم شاید برای مادرم اتفاقی افتاده و با خودم گفتم اگر اینطور بود من می‌فهمیدم. چون در یک خانه هستیم. برادرم، دامادم و... سوئیچ ماشینم را گرفتند و من را در ماشینی نشاندند. تا گفتند «مجتبی...»، فهمیدم شهید شده است. تلخ‌ترین خاطره زندگی‌ام همین است. لحظات بسیار سختی بود. همانطور که عرض کردم، پسرم مجتبی وصیت کرده بود مزارش را همانند امام حسن مجتبی(ع) خاکی نگه داریم. حالا خیلی‌ها که به زیارت مزار پسرم می‌روند، ناخودآگاه به یاد غربت مزار آقا امام حسن مجتبی(ع) می‌افتند و این فضیلتی برای شهید است که حتی مزارش نیز دیگران را به یاد مظلومیت و غربت اهل بیت می‌اندازد.

گفت‌وگو

شهید جهانگیر جهازی و فرزندش محمد

روایتی از شهید جهانگیر جهازی از زبان خواهرش

برادرم در آخرین اعزام به چهره فرزندش نگاه نمی‌کرد!

■ فاطمه ملکی

در گلزار شهدای امامزاده محمد(ع) کرج دو برادر در جوار هم آرام گرفته‌اند. شهیدان رضا و جهانگیر جهازی که به فاصله شش ماه از هم به شهادت رسیده‌اند. رضا ۹ مهر ۶۱ در عملیات مسلم‌بن‌عقیل و جهانگیر ۲۳فروردین ۶۲ در عملیات والفجر۱ به شهادت رسیدند. جالب اینجاست برادر کوچک‌تر که زودتر به شهادت رسید، ۱۴سال بیشتر نداشت و برادر بزرگ‌تر هم ۲۰ساله بود. پیشتر از شهیدرضا جهازی مطلبی منتشر کرده بودیم، این بار معصومه جهازی در گفت‌وگو با ما بیشتر از برادر دیگرش جهانگیر گفت که در هنگام شهادت متأهل بود و یک فرزند هم داشت.

■ **ادب خاص جهانگیر**

خواهر شهیدان درخصوص خصوصیات اخلاقی جهانگیر می‌گوید: برادرم نسبت به مادر ادب و احترام خاصی قائل بود و در ۱۸ سالگی با دختر خاله‌ام ازدواج کرد و جایگاه مادر را طوری درک کرده بود که همه را ملزم به احترام می‌کرد. حتی یکبار هم‌شاگردی جهانگیر کاربدی کرده بود که مادرم برای شکایت از رفتار او به مدرسه رفت، جهانگیر از اینکه مادرم به مدرسه رفته بود، خجالت کشید، اما دست مادرم را بوسید و از او عذرخواهی کرد.

■ **جوان خوش‌تیپ**

معصومه جهازی، درباره روحیات برادرش می‌گوید: جهانگیر جوانی خوش‌تیپ، مرتب، درسخوان و مردم‌دار بود. او به قدری به مرتب بودن اهمیت می‌داد که ما را هم ملزم به این کار می‌کرد. وقتی که صبح‌ها به مدرسه می‌رفت یا برای کاری از خانه خارج می‌شد، می‌گفت بچه‌ها وقتی به خانه برگشتم، خانه مرتب باشد. من زمان بازگشت جهانگیر وظیفه‌ای که به من سپرده بود را انجام می‌دادم. در واقع پایه و اساس نظم و تعهدی که اکنون دارم را برادرم گذاشت. جهانگیر خانواده، همسر و تنها پسرش را خیلی دوست داشت و آرزوهایی زیادی هم داشت، اما در وصیتنامه‌اش نوشته بود: «هرگز به خیر و نیکی نمی‌رسید، مگر آنکه از آنچه دوست دارید در راه خدا بگذرید.»

■ **باارزش‌تر از طلا**

خواهر شهیدان جهازی با تعریف خاطره‌ای می‌گوید: یکبار در مسابقه‌ای تحت عنوان «چهل حدیث» که از سوی مسجد جامع رجایی‌شهر برگزار شده بود، شرکت کردم. مسابقه‌ای که قرار بود به نفر برتر پسران دوچرخه و به نفر برتر دختران قفسه کتاب جایزه بدهند. من نفر اول شدم، روزی که نام من را در مسجد اعلام کردند، جهانگیر خیلی خوشحال شد. به منزل که آمدیم به من گفت وقتی در مسجد اسم تو را گفتند، در دلم تو را تحسین و به وجودت افتخار کردم. اگر چه من جایزه‌ام را خیلی دوست داشتم، اما این جمله برادرم به اندازه مدال طلا برایم ارزش داشت.

■ **خرید لباس بچه**

خواهر شهید در ادامه به مسئولیت‌پذیری برادر شهیدش اشاره کرد و گفت: جهانگیر بسیار مسئولیت‌پذیر بود. وقتی در ۱۸سالگی‌اش بحث ازدواج با دختر خاله‌ام مطرح شد، دنبال استقلال مالی بود. پدرم او را کمک کرد و توانست مستقل شود. بعد اقدام به ازدواج کرد. او نسبت به جبهه هم احساس تکلیف می‌کرد. حتی یک ماه بعد از ازدواجش به جبهه رفت. جهانگیر عضو کمیته انقلاب اسلامی بود. قبل از شهادت برای تنها فرزندش محمد تا شش سالگی لباس خرید تا مبادا کسی برای خرید لباس محمد به زحمت بیفتد.

■ **شهادت برادر کوچک‌تر**

شهید «رضا جهازی» دیگر شهید خانواده از دانش‌آموزان نخبه بود که یک‌سال آخر سال تحصیلی‌اش را در جبهه درس می‌خواند و موقع امتحانات به خانه‌شان بازمی‌گشت. خواهر شهید درباره شهادت رضا می‌گوید: رضا در ۹ مهرماه و در جریان عملیات مسلم‌بن عقیل به شهادت رسید. بعد از شهادت رضا، جهانگیر خیلی بی‌تابی می‌کرد و می‌گفت: رضا تو همیشه اول بودی و در شهادت هم اول شدی. وی گفت: جهانگیر علاقه زیادی به فرزندش محمد داشت، طوری که وقتی به مرخصی می‌آمد، با محمد بازی می‌کرد و دوست نداشت لحظه‌ای از او جدا شود. در آخرین اعزام برادرم، همسر و فرزندش هم به بدرقه او رفته بودند. وقتی که برادرم سوار قطار شد به محمد نگاه نمی‌کرد. فرمانده‌اش از او پرسیده بود پسرت دارد دست تکان می‌دهد، نگاهش کن. جهانگیر گفته بود: می‌ترسم محبتش نگذارد به جبهه بروم. آن روز محمد هفت ماهه بود و بسیار شیرین و دوست داشتنی، نمی‌دانم جهانگیر چگونه از او دل کند و برای آخرین بار رفت.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۷۱

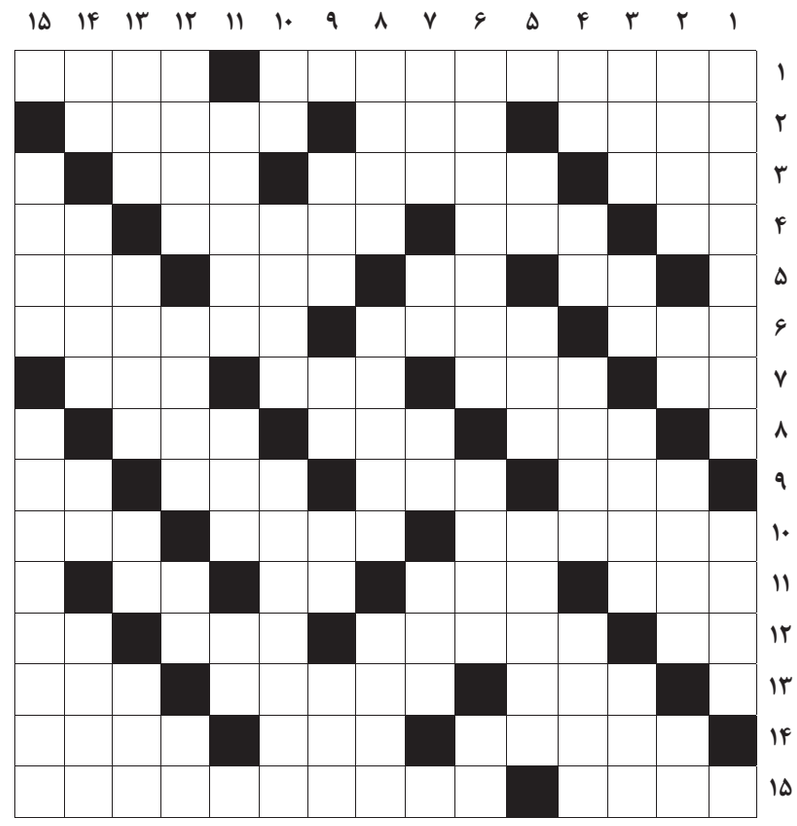

از راست به چپ

■ ۱- مطالعه روابط بین افراد و گروه‌ها و طبقات اجتماعی- شک ■ ۲- متعهد- حیوان نجیب- دیگ صنعتی آب داغ یا بخار ■ ۳- گندم از آسیاب برگشته- فرزند- شیشه آزمایشگاه ■ ۴- دشمن سخت- آهن- از سلسله های پادشاهی در ایران- گلو در گویش تهرانی ها ■ ۵- شهر ارگ- نگاه خیره- گل ته حوض- سّر ■ ۶- پول معتبر- دیرنشین- پادشاه موسیقی جهان ■ ۷- راندن مزاحم- کلمه شرط- متضاد ضیق- تیره ■ ۸- خالص- فلز تمدن- اسب یدکی ■ ۹- گراز- سطل- پیش¬رو- بوی رطوبت ■ ۱۰- وسیله پیداکردن جهت جغرافیایی- دانشگاهی در مصر- قلعه و دژ ■ ۱۱- گردنبند- پارچه مشبک- تصدیق روسی- دندان ناپایدار ■ ۱۲- پسوند خریدار- باجناق- فرستاده خدا- کجاست ■ ۱۳- بذله‌گوی ایرلندی خالق ژاندارک- تلمبه- سوره مورچه ■ ۱۴- از سازهای زهی- رود بزرگ سوئیس- لباس زنان هندی ■ ۱۵- روزآمد- به مخلوط غیرهمگنی می گویند که از پخش شدن ذرات جامد در مایع به وجود می آید

از بالا به پایین

■ ۱- نویسنده فارسی شکر است- سوغات یزد ■ ۲- تور بزرگ کاهکشی- صریح- سطرها- محبت ■ ۳- اجرت- پروفسور حیوانات- گذشته- سلطان جنگل ■ ۴- عمو- زهر- کشور و رودی در غرب آسیا- کوبیدنی مطبخ ■ ۵- یک دور مسابقه تنیس- نژاد- پولدار ■ ۶- مزرعه برنج- قاضی- سخن صریح ■ ۷- سوره زنان- پایمال شده- خاندان- صدای موتور نامیزان ■ ۸- سیاه و سفید- ناگهان- خادم کلیسا ■ ۹- سرسرا – رودی که از پاریس می گذرد- همراه خورد- رهبر کاتولیک مذهبان ■ ۱۰- تیر پیکاندار- اولین زائر امام حسین- علمدار خونین شهر ■ ۱۱- شهرستان- تصفیه کننده آب- رنگی برای ماشین ■ ۱۲- درز و رخنه- یک صدم در سیستم متری- قدم یکپا- نوعی چاشنی غذا ■ ۱۳- نوعی قایق- دل درد ناشی از پری معده- از گرفتنی ها- زندان مسعود سعد سلمان ■ ۱۴- شامل همه- مشرق- سخن صریح- خجالتی ■ ۱۵- کوچه- سازی مضرابی با کاسه گرد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۲	۴				۵
۸		۴						۷
۳			۵					۹
۷		۶						
					۳		۵	
					۴	۷		
	۹			۷		۴	۳	
	۲			۵				
	۷		۳	۹				

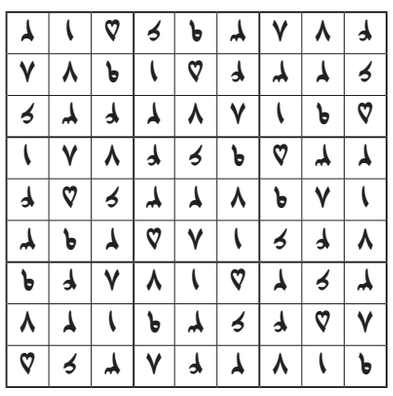

جدول کلمات متقاطع
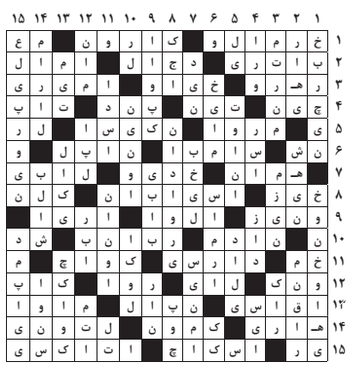
پاسخ جدول شماره ۶۴۷۰